

حدیث‌شناسی مهدویت

● نجم الدین طبسی

نوشته حاضر، تقریر سلسله درس‌های «حدیث‌شناسی مهدویت» از استاد شیخ نجم الدین طبسی است که در «مرکز تخصصی مهدویت» وابسته به بنیاد حضرت مهدی موعود (عج) در قم، برای جمعی از طلاب و دانش پژوهان ارایه شده است. از تلاش برادر حجت الله خسروی (از دانش‌پژوهان کوشای این دوره) در تدوین این درس‌ها، سپاسگزاری می‌شود.

بررسی روایتی درباره مادر امام زمان (عج)

یکی از روایت‌های بسیار شایع، قضیه حضرت نرجس خاتون، مادر امام زمان (عج) است. ما، در آغاز، فشرده این داستان و برخی از منابع آن را نقل می‌کنیم و سپس به بررسی دو تن از افرادی می‌پردازیم که در نقل این قضیه، نقش اساسی داشته‌اند و در پایان نیز به اشکال‌هایی که از نظر دلالتی و سندی به این روایت وارد شده است، خواهیم پرداخت.



فشرده روایت

شیخ صدوق رحمته الله این قضیه را به طور مفصل در کتاب شریف «کمال الدین» و «تمام النعمة» نقل کرده است؛ ما، برای پیشگیری از به درازا کشیدن سخن، قضیه را به طور فشرده می آوریم.

«محمد بن بحر شیبانی» گوید: در سال دویست و هشتاد و شش ه.ق وارد کربلا شدم و قبر غریب رسول خدا صلی الله علیه و آله [یعنی امام حسین علیه السلام] را زیارت کردم و به بغداد برگشتم و در گرمای شدید، به سوی قبر شریف امام کاظم علیه السلام متوجه شدم. هنگامی که به حرم شریف حضرت علیه السلام رسیدم، گریه و ناله آغاز کردم، به گونه ای که چشمانم پر از اشک شد و توان دیدن نداشتم. پس از مدتی که دیده گشودم، پیرمردی قد خمیده را مشاهده کردم که به کسی که همراهش بود، می گفت: «ای برادر زاده! عمویت، به سبب اسرار و علوم شریفی که جز سلمان نداشت و آن دو سید به وی سپردند، شرف بزرگی دریافته است. عمویت، آخرین روزهای زندگی خود را سپری می کند و از اهل ولایت، کسی را نمی یابد، تا این اسرار را به وی سپارد».

محمد بن بحر می گوید: چون، من، همواره در پی علم و دانش از این سو به آن سو روان بودم، به او گفتم: «ای شیخ! آن دو سید کیستند؟». گفت: «آن دو ستاره که در سُرْمَن رَأی به خاک خفته اند یعنی امام هادی و امام عسکری علیه السلام».

شیبانی گوید: سوگندش دادم که آن ها را برایم بازگو کند. ایشان پرسید: «محدثی؟»، به اهل بیت علیهم السلام اعتقاد داری؟». گفتم: «آری». گفت: «اگر این طور است، دفتر خویش را بیاور تا ببینم از ائمه اطهار علیهم السلام با خود چه داری؟». شیبانی گوید: «از آن چه همراه داشتم، به ایشان دادم. نظری به آن افکند و گفت: «راست می گویی». سپس ادامه داد: «می دانی من کیستم؟ من، بشر بن سلیمان نخّاس از فرزندان ابو ایوب انصاری ام و یکی از دوستان ابو الحسن و ابو محمد (امام دهم و یازدهم) علیه السلام و در سُرْمَن رَأی، همسایه ایشان بودم».

شیبانی گوید: از وی درخواست کردم پاره‌ای از کراماتی را که از ایشان دیده است، برایم بازگوید. گفت: «مولایم امام هادی علیه السلام تجارت را به من آموخت و بدون اجازه او، خرید و فروش نمی‌کردم، تا این که بدان کار، آزموده گشتم و حلال و حرام آن را بازشناختم. شبی، حضرت هادی علیه السلام مرا فرا خواندند. خدمت‌شان مشرف شدم. ایشان سرگرم گفت و گو با فرزندشان، امام حسن علیه السلام و خواهرشان، حضرت حکیمه بودند. چون نشستیم، فرمودند: «ای بشر! تو از سران انصاری، و ولایت ائمه، همواره، پشت در پشت، در میان شما بوده است و شما مورد اعتماد ما هستید. می‌خواهم شرف یکی از اسرار امامت را بهره‌تو کنم و تو را برای خرید کنیزی گسیل دارم.»

حضرت، نامه‌ای به خط رومی نوشتند و به من دادند. آن‌گاه فرمودند: «به بغداد برو، در فلان روز و فلان مکان، متوجه برده فروشی به نام «عمر بن یزید نخاس» باش. کنیزی با این ویژگی‌ها در میان بندگان و کنیزان او است، و خریدار را، خود او انتخاب می‌کند و به هیچ خریداری راضی نمی‌شود. نزد صاحبش برو و بگو: «نامه را به کنیز دهد.»

بشر گوید: چنان کردم که امام فرموده بود. کنیز، چون نامه را خواند، سخت گریست و صاحب خود را سوگند داد که اگر مرا به این شخص نفروشی، خود را خواهم کشت.

بشر گوید: سرانجام او را با همان مبلغ که امام علیه السلام در کیسه قرار داده بودند، خریدم و به منزل خود در بغداد بردم.

در این هنگام حضرت نرگس داستان خود را برای بشر بیان می‌کنند که من، دختر یشوعا، فرزند قیصر روم هستم و مادرم نیز از نسل شمعون، حواری حضرت مسیح علیه السلام است. آن‌گاه، به تفصیل سرگذشت خویش را بازگو می‌فرمایند.

مطلب اول - بررسی کتاب‌هایی که این روایت در آن‌ها نقل شده است

۱- نخستین کسی که این روایت را نقل کرده و ظاهراً اقدام از بقیه است، مرحوم



شیخ صدوق رحمته الله در کتاب کمال الدین و تمام النعمة است. ایشان، این روایت را به این سند ذکر کرده است:

حدّثنا محمد بن علیّ النوفلیّ، قال: حدّثنا أبو العباس أحمد بن عیسی الوشاء البغدادي، قال: حدّثنا أحمد بن طاهر القمّی، قال: حدّثنا أبو الحسن محمد بن بحر الشیبانی.^۱

۲- نفر دومی که این قضیه را نقل می‌کند، محمد بن جریر طبری شیعی است که این روایت را در کتاب شریف *دلائل الامامة*^۲ آورده است، ولی سند این روایت با سند مذکور در کمال الدین تفاوت دارد. مرحوم طبری گوید:

حدّثنا المفضّل محمد بن عبدالله بن المطلب الشیبانی، سنة خمس وثمانین و ثلاثیئة، قال: حدّثنا أبو الحسن محمد بن یحیی الذهبي الشیبانی، قال: وردت کربلا سنة ست وثمانین و مئتين.

همان گونه که ملاحظه می‌شود، تاریخ نقل این قضیه، برای مرحوم طبری، نود و نه سال بعد از تاریخی است که شیبانی، مطلب را از بشر بن سلیمان شنیده است. حال این جا، بحث است که «آیا محمد بن یحیی الذهبي الشیبانی، همان محمد بن بحر الشیبانی مذکور در کتاب، کمال الدین است یا این که این ها دو نفر بوده‌اند؟». بنابراین که این دو اسم را یک نفر بدانیم، نکته این جا است که مرحوم طبری، با یک واسطه، از ایشان قضیه را نقل می‌کند که این مطلب، بعید به نظر می‌رسد. به دلیل این که در این صورت، سن یکی از این دو نفر، یعنی «المفضل» یا «محمد بن یحیی»، خیلی زیاد خواهد شد.

البته نمی‌توان نظر قاطع داد که ایشان، همان «محمد بن بحر» در سند کتاب کمال الدین نیست.

یا این که جناب مفضل نمی‌توانسته بدون واسطه از ایشان نقل کند؛ زیرا، برخی از افراد بوده‌اند که عمر زیادی داشته‌اند.

یک نمونه «حبابه والبیّه» است که محضر حضرت امیر علیه السلام را درک کرد و در زمان امام چهارم علیه السلام صد و سیزده سال سن داشت و امام، اشاره فرمودند، جوان شد و تا زمان امام رضا علیه السلام یعنی حدود دویست سال عمر کرد.

جابر صحابی که شکی نیست تا زمان امام باقر علیه السلام^۳ بوده است و «عمرو بن واثله» که از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله است و عمرش بیش از صد سال بوده^۴ و آخرین صحابی از اصحاب، ایشان است که وفات می‌کند، نمونه‌هایی از افراد معمرند. البته، ایشان، از معمران (کسانی که عمر طولانی کرده‌اند) شمرده نشده است، لذا احتمال دارد که میان جناب المفضل محمد بن عبدالله بن المطلب الشیبانی با محمد بن یحیی الذهبی الشیبانی، افرادی در سند بوده‌اند که نام‌شان نیامده است، لکن در نقل ایشان، هیچ اشاره‌ای به این - که برخی از راویان ذکر نشده‌اند، - به چشم نمی‌خورد.

مطلب بعدی، این است که ما وقتی «الغیبة» نعمانی را نگاه می‌کنیم، اثری از این روایت در آن نمی‌یابیم. پرسش این جا است که «آیا از این که ایشان این روایت را در کتاب خود نیاورده است، می‌توان ضعف روایت را نتیجه گرفت؟».

در پاسخ باید گفت، همان‌طور که در مقدمه مرحوم نعمانی در کتاب «الغیبة» مشاهده می‌شود، بنای ایشان، بر جامع نویسی نبوده است. ایشان، تصریح دارند که روایاتی را که در این کتاب آورده‌ام، در مقایسه با آن چه نقل نکرده‌ام، ناچیز است. اصولاً، بنای ایشان، بر ذکر روایات مرتبط با غیبت بوده است.

۳- سومین کتابی که می‌توان این روایت را در آن یافت، کتاب «الغیبة» مرحوم شیخ طوسی^۵ است. ایشان، روایت را درست مانند آن چه در کمال‌الدین بود، آورده‌اند، اما سند ایشان با سند کتاب کمال‌الدین متفاوت است.

۴- کتاب «روضه الواعظین»،^۶ اثر فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ ه. ق) یکی دیگر از کتاب‌هایی است که این روایت در آن موجود است. ایشان، می‌فرماید: «أخبرني جماعة»؛ یعنی، گروهی نقل کرده‌اند از «ابوالمفضل الشیبانی».

چنان که ملاحظه می‌شود، این جا، ابوالمفضل است و در «دلائل»، «المفضل» بود. ابوالمفضل الشیبانی از محمد بن بحر بن سهل الشیبانی نقل می‌کند پس این محمد بن بحر، در این جا، با سند کتاب کمال‌الدین، مشترک است و ایشان نیز قضیه را از بشر



بن سلیمان نقل می‌کند.

در این کتاب، متن روایت، عیناً همان مطلب موجود در کتاب کمال‌الدین است، منتها سند، در این جا، مرسل آمده‌است.

۵- مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب آل ابی طالب»^۷ این قضیه را از بشر بن سلیمان به صورت مختصر بیان می‌کند.

۶- این روایت در کتاب «منتخب الأنوار المضيئه»^۸ اثر «عبدالکریم نیلی» (متوفای قرن نهم ه. ق) از کتاب کمال‌الدین نقل شده است.

۷- از متأخرین هم در کتاب «إثبات الهداة في النصوص والمعجزات» ج ۳، ص ۳۶۳ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۹۵ این قضیه نقل شده است و سند آن یا به «الغیبه» شیخ یا به «کمال‌الدین» صدوق بر می‌گردد.

۸- یکی دیگر از کتبی که این روایت در آن وجود دارد، «حلیة الأبرار» ج ۵، ص ۱۴۱ سید هاشم بحرانی است. ایشان، این قضیه را در یک جا، ولی با دو سند ذکر کرده‌اند. هم از «مسند فاطمه» اثر محمد بن جریر طبری و هم از کتاب «کمال‌الدین» این قضیه را نقل کرده‌اند.

۹- علامه مجلسی در «بحار الانوار» قضیه را، یک جا از طریق «الغیبه» شیخ^۹ نقل می‌کند و در جای دیگری، از کتاب «کمال‌الدین».

مطلب دوم - بررسی سند این روایت

در بررسی سند روایت، به بررسی احوال دو تن از افرادی که در سند این روایت، از آنان نام برده شده و نقش اصلی را ایفا می‌کنند، می‌پردازیم و از ذکر و بررسی سایر افراد موجود در سند، پرهیز می‌کنیم؛ زیرا، چندان مناقشه‌ای در خصوص ایشان مطرح نیست و عمده اشکالات، متوجه همین دو نفر است.

الف) بشر بن سلیمان النخاس

● نظر مرحوم آیه الله خویی^{۱۰}.

ایشان، در «معجم الرجال» وقتی به جناب «بشر» می‌رسند، ابتدا، کلام مرحوم

صدوق رضی اللہ عنہ را نقل می کنند که «بشر بن سلیمان، از فرزندان ابو ایوب انصاری است» و قضیه را به صورت مختصر می آورند و نیز به این جمله حضرت «أنتم ثقاتنا أهل البيت وإني مزكّيك ومشرّفك بفضيلة تسبق بها الشيعة في الموالاتة بها»، اشاره کرده اند.

مرحوم خوئی رضی اللہ عنہ در ادامه می فرماید: «لكن في سند الرواية عدّة مجاهيل»؛ یعنی، فرضاً اگر مشکل با محمد بن بحر و بشر بن سلیمان حل شود، در طریق شیخ طوسی رضی اللہ عنہ افرادی وجود دارد که مجهول اند.

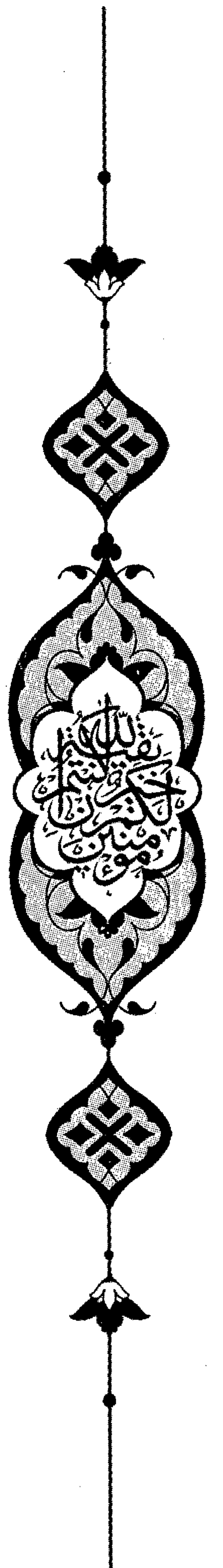
سپس ایشان برای ردّ صلاحیت راوی، به مبنایی در رجال اشاره می کنند که خیلی ها به آن ملتزم هستند. این مبنا، عبارت است از این که نمی توان وثاقت فردی را از طریق خودش ثابت کرد.^{۱۰} حضرت امام خمینی رضی اللہ عنہ یک مبنای سخت تری دارند و می گویند، نقل وثاقت از سوی خود راوی، سبب سوء ظنّ به او می شود.

عین عبارت ایشان به نقل از استاد جعفر سبحانی چنین است: «إذا كان ناقل الوثاقة هو نفس الراوي فإنّ ذلك يثير سوء الظنّ حيث قام بنقل مدائحه و فضائله في الملاءة الإسلامي»؛ یعنی، اگر در روایتی که نقل می کند، مدح از خودش موجود باشد، همین امر سبب زیر سؤال رفتن خود ناقل می شود.^{۱۱}

بنابراین، مرحوم خوئی رضی اللہ عنہ دو اشکال را به سند وارد کرده اند: نخست آن که در سند شیخ طوسی رضی اللہ عنہ چند نفر مجهول الحال وجود دارد. و دیگر این که وثاقت «بشر» محرز نیست؛ زیرا، خود ایشان، ناقل وثاقت خویش است و این، مستلزم دور است.

● نظر مرحوم تستری

ایشان، در «قاموس الرجال»^{۱۲} ابتدا سخن مرحوم وحید بهبهانی رضی اللہ عنہ را نقل می کنند که ایشان، «بشر» را از اولاد ابو ایوب انصاری می دانند که از دوستان امام دهم و امام یازدهم علیه السلام بودند و امام دهم علیه السلام ایشان را به خریدن مادر حضرت قائم (عج) امر فرمودند و حضرت خطاب به وی فرمودند: «أنتم ثقاتنا أهل البيت». بعد از نقل این مطلب، جناب تستری می گوید، اصل این سخن مرحوم وحید، از کتاب «کمال الدین» است و آنگاه می افزایند: «إلا أنّ صحته غير معلومة... حيث إنّ في أخبار آخر إنّ أمّه كانت



ولیده بیت حکیمه بنت الجواد علیه السلام؛ یعنی، صحت این روایت، در نظر بنده، معلوم نیست؛ زیرا، در روایت دیگری آمده که مادر ایشان، در خانه حکیمه خاتون متولد شده است.

در این جا، جا دارد از مرحوم تستری سؤال شود که «شما که این روایت را نمی پذیرید، آیا به دلیل این است که روایت معارض دیگری با آن وجود دارد و شما روایت دوم را ترجیح می دهید؟ آیا سند روایت دوم را که معارض است، بررسی کرده اید؟ آیا این روایت، قدرت دارد که روایت مد نظر ما را کنار بگذارد؟».

روایتی که ایشان به عنوان معارض با این روایت، مورد نظر دارند، در بحار الأنوار به نقل از کتاب کمال الدین آمده است. مرحوم مجلسی رحمته الله، روایت را از فردی به نام مطهری نقل می کند که در آن آمده است: «کانت لي جارية يقال لها نرجس» و حضرت حکیمه فرموده است: «از من بود، و در خانه من بود و من، به برادر زاده ام دادم».

حال، این روایت از کیست؟ برخی گفته اند، از زهری است و برخی گفته اند، از محمد بن عبدالله طهوی است و برخی دیگر گفته اند، از محمد بن عبدالله طهوی است و بالاخره برخی هم گویند، از مطهری است.

نام ایشان هر چه باشد، ما، شخصی با این نام ها، از اصحاب امام هادی علیه السلام نداریم که از حضرت حکیمه سؤال کند و ایشان این مطالب را به وی بگویند.

البته، شخصی به این نام، از اصحاب امام رضا علیه السلام ذکر شده است، ولی از اصحاب امام هادی علیه السلام نیست. پس این اشکال به مرحوم تستری وارد است که روایتی را که شما به عنوان معارض با روایت مورد بحث ترجیح می دهید، از نظر سند، مخدوش است.

مرحوم تستری در کتاب قاموس الرجال^{۱۳}، در قضیه حضرت حکیمه، نقل می کند که: «اختلف الخبر في أم الحجة»؛ و آن گاه، خود، این قول را تأیید می کند که مادر حضرت حجت (عج)، کنیز حضرت حکیمه بوده است و دلیل می آورند به این که آن چه از «اثبات الوصية» اثر مسعودی فهمیده می شود، این است که این قول، اضبط است.

بعد از این، مرحوم تستری، می گویند، مرحوم صدوق، نظر دوم را ترجیح داده؛

چون، مرحوم صدوق، وقتی می‌خواهند روایت دوّم را نقل کنند، می‌فرمایند: «رُوی». و باب را با این عنوان ذکر می‌کنند، و از این عنوان بندی، فهمیده می‌شود که نظر دوم را ترجیح می‌دهد.

● نظر مرحوم نمازی

ایشان، در «مستدرکات» خود از بشر بن سلیمان تعریف می‌کند و تعلیقه‌ای نمی‌زند. از این معلوم می‌شود که روایت بشر را قبول دارد.^{۱۴}

● نظر مرحوم حائری

ایشان در «منتهی المقال»^{۱۵} سخن مرحوم وحید بهبهانی را نقل می‌کند و تعلیقه‌ای ندارد. شاید ایشان هم، این را پذیرفته‌اند.

● نظر مرحوم مامقانی

ایشان، در تنقیح المقال^{۱۶}، بعد از نقل بیان مرحوم وحید بهبهانی می‌فرماید: «فالرجل من الثقات والعجب من إهمال الجماعة ذكره مع ما عليه من الرتبة»؛ یعنی، بنده، ایشان را از ثقات می‌دانم و تعجب می‌کنم با چنین رتبه‌ای که برای وی ثابت است، چرا از ذکر نام ایشان اهمال شده است.

(ب) محمد بن بحر الشیبانی

ایشان، همان فردی است که قضیه را از بشر بن سلیمان شنیده‌اند و نقل می‌کنند. به ایشان، چند اشکال وارد شده است. مهم‌ترین اشکالی که متوجه او است، این است که وی، از «غلات» است. متأخرین، این معنا را قبول ندارند و جلالت شأن ایشان را اثبات می‌کنند.

البته، در این جا باید راجع به غلوّ بحث شود که «به چه معنایی از غالی، ایشان را غلو کننده نامیده‌اند؟». در گذشته، التزام به برخی از عقاید، غلوّ محسوب می‌شده، در حالی که اکنون از مسلمات اصول عقاید ما محسوب می‌شود. در این جا، تعدادی از اقوال را در مورد ایشان ذکر می‌کنیم:



● نظر مرحوم نمازی

ایشان، وقتی به محمد بن بحر می‌رسند، از این جا شروع می‌کنند که از متکلمان و عالم به اخبار و فقیه بود و نزدیک به پانصد کتاب از ایشان نقل شده است، لکن متهم به غلو است.

سپس مرحوم نمازی می‌گویند: چون به غلو متهم است، پس «رُمی بالضعف» و در آخر می‌فرمایند: بعضی گفته‌اند که ایشان، از علمای عامه است، ولی این حرف، کاملاً اشتباه است. ۱۷

● نظر مرحوم مامقانی

ایشان، می‌فرماید، شیخ طوسی رحمته الله در رجال فرموده: «یرمی بالتفویض»؛ یعنی، متهم شده به این که از مفاوضه است.

باز از شیخ طوسی رحمته الله مطلبی می‌آورند که در کتاب «فهرست» خود فرموده‌اند که از اهل سجستان بوده است و از متکلمان و عالم به اخبار و از فقهاء محسوب می‌شود، لکن متهم به غلو است، بیش تر کتاب‌های محمد بن بحر، در بلاد خراسان موجود است.

مرحوم مامقانی، از قول نجاشی چنین نقل می‌کند: «قال بعض أصحابنا إنه كان في مذهبه ارتفاع و حدیثه قریبٌ من السلامة ولا أدری من أين قیل.»؛ یعنی: برخی از اصحاب ما، او را غالی می‌دانند و اما وقتی در کتاب‌هایش دقت می‌کنیم، مشکلی را مشاهده نمی‌کنیم. ما نمی‌دانیم چه کسی این نسبت را به محمد بن بحر داده است.

مرحوم مامقانی، آن‌گاه این سخن جناب کشی را نقل می‌کند که ایشان، از غلات حنفی است.

سپس ادامه می‌دهد که مرحوم علامه هم در قسم دوم خلاصه الأقوال، محمد بن بحر را می‌آورد و می‌گوید، به نظر بنده، در حدیث ایشان باید توقّف کرد.

مرحوم علامه، زاویان ضعیف را در قسمت دوم خلاصه الاقوال می‌آورند.



مرحوم مامقانی، سپس به سراغ نظر ابن داود می‌رود و می‌گوید، ایشان هم محمد بن بحر را در قسمت دوم کتاب خود آورده است.

البته مبنای ایشان با علامه، تفاوت دارد و تنها ضعفاء را در قسمت دوم نمی‌آورند، بلکه هر که را کم‌ترین مذمت شده باشد، هر چند از موثق‌ترین افراد باشد، در بخش دوم می‌آورد. ابن داود دربارهٔ ایشان سکوت کرده است.

بعضی از علمای عامه مانند بخاری، سکوت را به معنای تضعیف می‌دانند؛ یعنی، سکوت علامت تضعیف است، لکن از ضعیف‌ترین تضعیفات.

مرحوم مامقانی گوید: در «وجیزه» هم تضعیف شده و در «الحاوی» هم در قسم ضعفاء شمرده شده است.^{۱۸}

مرحوم مامقانی آن‌گاه می‌فرماید: در این که ایشان، امامی است، شکی نیست و این که بعضی از فضلا گفته‌اند: «از اعظم علمای عامه است»، کاملاً اشتباه است. چطور می‌شود شخصی، عامه باشد و در عین حال غالی هم باشد؟ شاید این که بعضی پنداشته‌اند ایشان سنی است، به خاطر کلام «کشی» باشد که گفته، محمد بن بحر، از غلات حنفی است و خیال کرده‌اند که منظور از حنفی، یعنی کسی که به مذهب ابوحنیفه منتسب باشد، در حالی که این طور نیست، بلکه ایشان، منسوب است به حنیفه اثال بن لجیم بن سعد که از قوم مسیلمه کذاب‌اند.

سپس مرحوم مامقانی می‌افزاید: مرحوم شیخ طوسی، صراحت دارند بر این که غلو و تفویض در مورد ایشان، ثابت نیست، بلکه تهمتی بیش نیست و ظاهر امر، این است که منشأ تهمت، ابن الغضائری است. آن‌گاه ادامه می‌دهد که ما، بارها بیان کرده‌ایم که به سخنان او، نمی‌توان اعتماد کرد، مخصوصاً وقتی که کسی را با غلو تضعیف کرده باشد. مضاف بر این که نجاشی این اتهام را رد می‌کند و می‌گوید، حدیثه قریب من السلامة. پس با همهٔ این بیانات، نتیجه می‌گیریم که محمد بن بحر، جزء ثقات است و مشکلی ندارد».

پس از آن، مرحوم مامقانی، نظر مرحوم حائری را نقل می‌کنند که فرموده

است: وقتی شخصی، متکلم و عالم به اخبار و فقیه است و احادیثش به صحت نزدیک و نیز کتاب‌هایش خوب و مفید است، پس دیگر معنای غلو چیست که ایشان را به آن متهم می‌کنند؟

مرحوم حائری می‌افزاید: «من از مثل ابن الغضائری و کشی، انتظار ندارم - زیرا، بسیاری از علماء در نزد ایشان، در زمرة غلات اند. - اما تعجبم از آن اشخاصی است که دنبال این دو رفته‌اند و ایشان را به غلو متهم کرده‌اند. این که در الوجیزه آمده که ایشان، ضعیف است، کلام ضعیفی است.^{۱۹}

بعد از ایشان، نوبت حموی است که مامقانی رحمته الله از او نقل کند. وی، در «معجم الأدباء» گوید که محمد بن بحر، معروف به فضل و فقاہت است و ابن نحاس در کتابش آورده است: «قال بعض أصحابنا إنه كان في مذهبه ارتفاع و حديثه قريب من السلامة». بعد ابن نحاس گوید: «من نمی‌دانم این اتهام از کجا آمده است!».^{۲۰} این‌ها گوشه‌ای از کلام در ارتباط با محمد بن بحر شیبانی بود. با در نظر گرفتن تمامی کلمات علما، می‌توان به این نتیجه رسید که ایشان، از جمله ثقات هستند و این اتهامات در مورد ایشان صادق نیست، مخصوصاً اگر منشأ آن را ابن الغضائری بدانیم.

مطلب سوم - اشکالاتی که به سند و دلالت این روایت وارد شده است

در این قسمت، به گوشه‌ای از این اشکالات اشاره می‌کنیم و به فراخور حال، مورد نقد قرار می‌دهیم.

اشکال یکم - این قضیه پس از سال دویست و چهل و دوم ه. ق اتفاق افتاده است، در حالی که از سال دویست و چهل و دوم هجری به بعد، جنگ مهمی میان مسلمانان و رومیان، رخ نداده است تا حضرت نرجس خاتون اسیر مسلمانان شوند.^{۲۱}

پاسخ - باید بگوییم، در این دوران و پس از آن، درگیری و جنگ‌هایی میان این دو دولت رخ داده است که در بسیاری از کتب تاریخی می‌توان نمونه‌هایی از این



درگیری‌ها را یافت. ۲۲ برای مثال، در «تاریخ الإسلام» آمده است: «أغارت الروم علی من بعین زربة...». ۲۳ و در جایی دیگر گوید: «افتتح بُغا حصناً من الروم یقال له صمّلة» ۲۴ و عظیمی گوید: «غزا بغا من طرسوس ثمّ إلى ملطیة وظفر بطلائع الروم». ۲۵

شواهد بسیاری دیگر بر این مطلب که میان مسلمانان و روم، جنگ و درگیری واقع شده است، وجود دارد. حال اگر منظور از جنگ بزرگ، این باشد که خود قیصر روم هم با بعضی از اهل و خاندانش در آن شرکت کرده باشد، این امر ضرورتی ندارد؛ چون، آن چه در این روایت آمده، این است که حضرت نرجس، به امر امام به صورت ناشناس و مخفیانه، با سپاهیان همراه شده و در هیئت کنیزان بوده‌اند.

اشکال دوم - این اشکال در حقیقت، اشکالی فنی و علمی نیست و بیش‌تر جنبه تخریبی دارد. محتوای این اشکال، این است که: می‌دانید چرا برخی به این خبر اهمیت داده‌اند و در دلالت آن، اشکال نکرده‌اند و مورد قبول قرار داده‌اند؟ این امر، به خاطر آن است که می‌خواسته‌اند برای حضرت نرجس علیها السلام منزلت بالایی درست کنند و ایشان را به نسلی با شرافت - یعنی، از طرف پدر، به سلطان روم، و از طرف مادر به جناب شمعون (حواری معروف حضرت مسیح علیه السلام) - نسبت دهند، و حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه الشریف، را از طرف مادر و پدر - هر دو - به خاندان با شرافت منسوب کنند. ۲۶

پاسخ - جواب ما به این مطلب، در حقیقت، گلایه و انتقادی به اشکال‌کننده است که چرا بدون در نظر گرفتن اصول و مبانی، این‌گونه به علمای شیعه تاخته است و ایشان را زیر سؤال می‌برد؟ انتساب به شمعون! در حقیقت، این فرد، علماء را به عوام زدگی متهم کرده و گفته، برای خوشایند خود و نیز شیعیان، این روایت را پذیرفته‌اند و بر طبق موازین علمی و فنی نظر نداده‌اند!

این سخن، سخن ناروایی است. اگر منظورتان این باشد که نقل چنین قضیه‌ای با این تفصیلات، آن هم در چنان عصری، بیش‌تر به افسانه شباهت دارد تا واقعیت، در پاسخ باید گفت: این هم نمی‌تواند دلیلی برای کنار گذاشتن این روایت باشد؛ زیرا،



اگر ما از سند روایت بحث کردیم و اشکال اساسی در آن ندیدیم و اوضاع تاریخی آن موقع نیز امکان وقوع این حادثه را رد نکرد، چه بُعدی دارد که این واقعه با همه این تفصیل رخ داده باشد؟ علاوه بر این ما روایات فراوانی داریم که قضایایی در آنها مطرح شده که از این روایت بسیار مفصل ترند.

این دو اشکال، از جمله مهم ترین اشکالاتی بود که به دلالت روایت وارد شده است. در ادامه، دو اشکالی را بازگو می کنیم که بیش تر صبغه سندی دارد.

اشکال یکم - اگر این روایت صحت داشته باشد، چطور برخی از معاصران شیبانی، از جمله نوبختی، قمی (ابن خزّاز)، کلینی، مسعودی، این قضیه را نقل نکرده اند؟^{۲۷}

پاسخ - نقل نشدن این قضیه از سوی اینان دلالتی بر ضعف نمی کند. در صورتی می توان عدم نقل را دلیل بر ضعف دانست که مقام، مقام استقصای روایات معتبر باشد؛ یعنی، قصد بر این بوده که هر آن چه را معتبر است بیاورند، و حال این که به روش این افراد، این نبوده است. جناب مسعودی، در مورد اخبار مربوط به حضرت مهدی (عج) در «اثبات الوصیه» تنها چهار و نیم صفحه بحث کرده اند.

اگر بگویید خود ایشان گفته: من، از موثّقان نقل می کنم.»، این هم مشکلی را حل نمی کند؛ زیرا، اولاً، مقام، مقام استقصای روایات معتبره نیست. بر فرض هم که باشد، نظر ایشان این است که شیبانی ضعیف است، در حالی که علم رجال، علمی نظری است، و در مقابل نظر او، افرادی دیگر، نظری دیگر دارند.

احتمالی دیگر هم در این عدم نقل وجود دارد و آن، این که ایشان، از این قضیه مطلع نشده اند. در آن دوران نسبت به زمان ما ارتباطات بسیار کم بوده است. از این رو، احتمال عدم اطلاع و دست رسی به این قضیه، دور نیست.

اشکال دوم - جناب کشی، معاصر ایشان است و گفته: «شیبانی، غالی است و غلو می کند.

نجاشی و ابن داود هم گفته اند که وی غالی است. پس این روایت، سند محکمی ندارد».^{۲۸}

پاسخ - ما، در آن چه از احوال ایشان ذکر شده است، بحث نسبتاً مفصلی کردیم. در

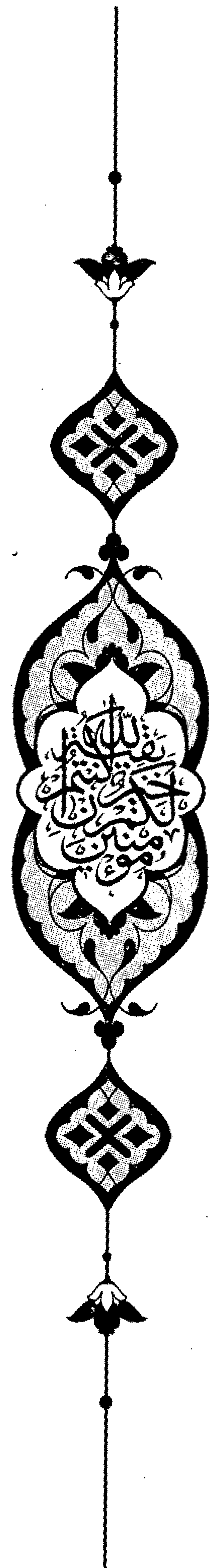
آن جا گذشت که مرحوم مامقانی، از نجاشی نقل کرده که خود ایشان نگفته که غالی



است؛ بلکه گفته است: «قال بعض أصحابنا». پس این، نظر نجاشی نیست. بلکه گفته: «وحدیثه قریب من السلامة».

اما این که شما می‌گویید ابن داود گفته: شیبانی غالی است، همان طور که نقل شد، ایشان، تنها در قسم دوم رجال خود، وی را آورده و سکوت کرده است^{۲۹} و دیگر نگفته: «وی، غالی است». پس این قول را به ابن داود نمی‌توان نسبت داد. افزون بر این که، بسیاری از علماء ایشان را تقویت کرده و اتهام غلو را رد کرده‌اند. چنان که به گوشه‌ای از آن اشاره شد.

این‌ها، نمونه‌هایی از اشکالاتی بود که به این روایت وارد شده است. همان‌طور که ملاحظه شد، این اشکالات وارد نیست و با توجه به مباحثی که در مسئله سند این روایت آمد و از طرفی، مشکلی بر دلالت آن به نظر نمی‌رسید، نمی‌توان آن را نادیده گرفت، بلکه احتمال صحّت این قضیه از اخبار دیگری که در خصوص احوال حضرت نرجس علیها السلام آمده، بیش‌تر و به واقعیت نزدیک‌تر است.





پی‌نوشت‌ها:

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، شیخ صدوق، تهران، انتشارات اسلامی، ج ۲، ص ۸۹.
۲. دلائل‌الامامة، محمدبن جریر طبری، نجف، منشورات المطبعة الحیدریة، ص ۲۶۲.
۳. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۱، ص ۳۰۵، حدیث لوح.
۴. سیر اعلام النبلاء، شمس‌الدین ذهبی، بیروت، مطبعة الرسالة، ج ۳، ص ۴۷.
۵. الغیبة، شیخ طوسی، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۲۰۸، ج ۱۷۸.
۶. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ج ۱، ص ۲۵۲.
۷. مناقب آل‌ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴۰.
۸. منتخب‌الانوار المزیئه، عبدالکریم نیلی، ص ۱۰۵.
۹. بحار‌الانوار، محمد باقر مجلسی، نجف، دار احیاء التراث العربی، ج ۵۱، ص ۶ و ۱۰. برای تفصیل، به جلد چهارم از کتاب «معجم احادیث‌الإمام‌المهدی (عج)» رجوع شود.
۱۰. معجم رجال‌الحدیث، ابوالقاسم خویی، بیروت، دار الزهراء، ج ۳، ص ۳۱۶. - مرحوم علامه حلی نیز به این مبنا اشاره کرده است. (تذکره الفقهاء، ج ۳، ص ۳۹).
۱۱. کلیات فی علم الرجال، جعفر سبحانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، ص ۱۵۲.
۱۲. قاموس الرجال، محمد تقی تستری، ج ۱۰، چاپ قدیم.
۱۳. قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۲۵، (ج قدیم).
۱۴. مستدرکات علم رجال‌الحدیث، شیخ علی‌نمازی شاهرودی، تهران، انتشارات شفق، ج ۲، ص ۳۱.
۱۵. منتهی‌المقال فی احوال الرجال، ابو علی حائری، قم، مؤسسه آل‌البتیة لإحیاء التراث، ج ۲، ص ۱۵۲.
۱۶. تنقیح‌المقال، شیخ عبدالله مامقانی، نجف اشرف، مطبعة المرتضویة، ج ۱، ص ۱۷۳.
۱۷. مستدرکات علم‌الرجال‌الحدیث، ج ۶، ص ۴۷۷.
۱۸. حاوی‌الأقوال و معرفة الرجال، عبدالنبی جزایری، چاپ سنگی و این کتاب در دست رس نیست و مرحوم مامقانی نقل کرده است. (الذریعة، ج ۶، ص ۳۷).
۱۹. منتهی‌المقال فی احوال الرجال، ج ۵، ص ۳۷۹. به قاموس الرجال، ج ۹، ص ۱۳۱ رجوع شود.
۲۰. معجم‌الادباء، یاقوت حموی، ج ۱۸، ص ۳۲.
۲۱. تاریخ سیاسی امام دوازدهم، جاسم حسین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۱۵.
۲۲. تاریخ‌الامم والملوک، محمدبن جریر طبری، ج ۹، ص ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۹؛ الکامل فی‌التاریخ، ابن‌اثیر، بیروت، نشر دار صادر، ج ۷، ص ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۹۳؛ البدایة والنهایة، ابن‌کثیر، ج ۱۰، ص ۳۲۳، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷؛ نهایة‌الارب، احمد بن عبدالوهاب‌النویری، ج ۲۲، ص ۲۸۹، ۲۹۱؛ النجوم الزاهرة، یوسف بن تغری‌الأتابکی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ج ۲، ص ۳۱۸، ۳۲۲؛ المختصر فی احوال البشر، اَبی‌الفداء، ج ۲، ص ۴۱.
۲۳. تاریخ‌الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، شمس‌الدین ذهبی، بیروت، دارالکتب العربی، ص ۶، حوادث سال ۲۴۱.
۲۴. همان، ص ۱۲، حوادث سال ۲۴۱ - ۲۴۵.
۲۵. تاریخ حلب، عظیمی، ص ۲۵۸.
۲۶. تاریخ سیاسی امام دوازدهم، ص ۱۱۵.
۲۷. همان.
۲۸. همان. اشکالات دیگری را مرحوم صدر در کتاب تاریخ‌الغیبة الصغری، ص ۲۵۰، به همراه پاسخ آن‌ها آورده است که ما برای رعایت اختصار، از نقل آن خودداری می‌کنیم.
۲۹. مبنای ابن داود، این است که هر کس را که کم‌ترین ذم و تضعیفی درباره‌اش آمده، در قسم دوم کتاب نقل می‌کند، هر چند موثق‌ترین ثقات باشد و به اخبار او هم عمل شود. رجوع شود به: کلیات علم رجال، ص ۱۲۰.

